

## در باره منتظری

خاطرات منتظری، خواننده را به دنیای کهنه و تاریک اندیش و فئودالی نهاد روحانیت می برد و عمق فساد را که در این دنیا وجود دارد و مشغله آخوندهائی که در آن پرسه می زنند را مشاهده می کند. از لابلای این کتاب نه تنها می توان به کاراکتر و اخلاق و رفتار خود منتظری پی برد بلکه نقش و جایگاه نهاد روحانیت در تاریخ معاصر ایران نیز روشن تر می شود...

مقاله زیر برای اولین بار در نشریه حقیقت شماره ۳۶- بهمن ۱۳۷۹ منتشر شد.

### خاطرات يك پان اسلاميست شكست خورده

از حقیقت دوره دوم، شماره ۳۶، بهمن ۱۳۷۹ [www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org) -

انتشار خاطرات منتظری از چند جنبه دارای اهمیت است. منتظری کسی است که در ایجاد و سر پا نگهداشتن رژیم اسلامی نقشی تعیین کننده داشته است. رو کردن برخی "راز و رمزهای" پوشیده از مردم، آنهم از زبان یکی از بلندپایگان این رژیم، چشم و گوش مردم را نسبت به واقعیات کریه و تکان دهنده پشت پرده بازتر میکند. علیرغم اینکه اشاره کتاب به برخی جنایات رژیم و مشخصاً قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، موضوع تازه ای در بر ندارد اما طرح آن و چاپ حکم خمینی در این مورد، سندیت بخشیدن و صحه گذاشتن بر حقیقتی است که سالهاست کمونیستها و انقلابیون آنرا برملا کرده اند. (۱) شکاف افتادن در میان مرتجعین خوبست. آنان برای نجات خودشان "کی بود کی بود، من نبودم" را شروع میکنند، دست هم را رو میکنند. با اینکار، بدون اینکه نیتش را داشته باشند، بر اشتیاق سیاسی مردم و نفرت و خشم آنان از رژیم می افزایند.

اما انتشار این خاطرات از جنبه ای دیگر نیز مثبت است. با مطالعه این خاطرات، خواننده نسبت به تیره ای از جانوران بنام روحانیت، شناخت بیشتری پیدا میکند. این خاطرات خواننده را به دنیای کهنه و تاریک اندیش و فئودالی نهاد روحانیت می برد و عمق فساد و کثافتی که در این دنیا وجود دارد و مشغله آخوندهائی که در آن پرسه می زنند را مشاهده می کند. از لابلای این کتاب نه تنها می توان به کاراکتر و اخلاق و رفتار خود منتظری پی برد بلکه نقش و جایگاه نهاد روحانیت در تاریخ معاصر ایران نیز روشن تر می شود؛ نهادی که همواره سنگر مرتجعین بوده و با قرار گرفتن در راس رژیم جمهوری اسلامی، مسبب جنایات بیست و دو ساله است.

با مطالعه این خاطرات، خواننده بهتر متوجه می شود که نهاد روحانیت همواره بطور مستقیم و غیر مستقیم در ارتباط با حکومت های ارتجاعی وقت بوده و يك رکن نظم کهن را تشکیل می داده؛ و اینکه همواره ریش جماعت آخوند در زمینه دریافت وجوهات، به تجار و مالکان بزرگ ارضی بند بوده است. نشان می دهد که چگونه امثال خمینی و منتظری بدون کمک تجار خون آشامی چون عسگر اولادی نمی توانستند سرپا بایستند. در این خاطرات میتوان به مناسبات و احترامات فئودالی مراجع مذهبی با یکدیگر بهتر پی برد؛ اینکه چگونه ریاکاری و دغلکاری و منافع مادی و جنسی شان را در لفافه ای از احادیث و آیات مذهبی، خواب و استخاره می پوشانند؛ به زن و فرزند شان بصورت مایملک فرودست نگاه می کنند؛ سرنوشت و ازدواج پسران و دخترانشان با استخاره تعیین می شود؛ و شوهر دادن دخترانشان وسیله ای است برای برقراری پیوند میان مراجع مذهبی.

### منتظری کیست؟

منتظری از يك خانواده خشکه مقدس است و يك پان اسلاميست دو آتشه. او افسوس فروپاشی امپراتوری عثمانی را می خورد و خواهان دوران شکوه و جلال اسلام است. زندگیش در حجره های

مدرسه طلبگی غرق مطالعه و مناظره بر سر توضیح المسائل و احادیث آخوندهای بلند پایه، گذشته است. از مشغله هایش احکام مربوط به خرید و فروش ادرار شتر است و آئینهای مربوط به غسل و طهارت و چگونگی "مجامعت" با خر و گاو. خدمت مهم دوران جوانی اش مبارزه علیه بهائیت و توده هائی است که صرفاً بجرم داشتن مذهبی بغیر از مذهب حاکم، محکوم بودند گرسنگی بکشند. (۲)

منتظری از کسانی است که در دهه بیست و سی شمسی، امثال نواب صفوی و جریان فدائیان اسلام را محق می دانست؛ یعنی همان جریانی که برای حفاظت از بنیادهای عقب مانده فئودالی و اسلامی، روشنفکر خردگرائی چون احمد کسروی را به قتل رساندند.

یکی از مشغله های اصلی منتظری، مبارزه علیه کمونیسم است. تا آن حد که به اتحاد استراتژیک روحانیت با شاه علیه کمونیسم و حزب توده افتخار می کند. او بطور بیمارگونه ای ضدکمونیست است. وقتی از دوران زندانی بودنش در رژیم شاه صحبت میکند هنوز بخاطر عدم رعایت نجس و پاکي از جانب کمونیستها دلش خون است. (۳) خاطرات منتظری بطور غیر مستقیم افشاگر همدستی نهاد روحانیت در کودتای بیست و هشت مرداد ۳۲ نیز هست؛ هر چند سعی می کند با سانسور در این مورد حرف بزند و اینکه چگونه این نهاد در توطئه های دربار علیه حکومت مصدق همراه شد.

### چگونه امثال منتظری از در مخالفت با رژیم شاه بر آمدند؟

زمانی لنین در مورد پان اسلامیسم چنین گفت: "پان اسلامیسم و جریانات نظیر آن.... می کوشند جنبش رهاثیخس علیه امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تحکیم موقعیت خان ها، ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند."

این حکایت انقلاب اسلامی و افرادی چون منتظری است.

رفرم امپریالیستی دهه ۴۰ شمسی (آنچه به انقلاب سفید شاه مشهور است)، به موقعیت نهاد روحانیت که با اتکاء به مناسبات عمیق فئودالی و نیمه فئودالی، دارای قدرت و نفوذ فراوانی بود، ضرباتی وارد آورد. با اصلاحات ارضی امپریالیستی بخشی از مالکان فئودال در هیئت حاکمه به موضع تبعی رانده شده و قدرت اقتصادی و سیاسی شان محدود شد. بهمین خاطر بخش مهمی از این جریان که زیر چتر روحانیت و نهادها و موسسات مذهبی قرار داشت، از موضعی پان اسلامیستی و فئودالی از در مخالفت با رفرمهای امپریالیستی و رژیم شاه بمثابه مجری آن، درآمد. منتظری در خاطرات خود هرچند سعی میکند از روی این موضوع مهم تاریخی سریعاً رد شود اما اذعان دارد که روحانیت از آنجائی که خود جزو مالکان بزرگاراضی بود و یا با آنان زد و بند و ارتباط لاینفک داشت، به مخالفت با شاه کشانده شد. در خاطرات منتظری آمده که خمینی موزیانه سعی میکرد این واقعیت را مخفی سازد و به آخوندها رهنمود می داد که مساله زمین را طرح نکنید چون کشاورزان علیه ما خواهند شورید. البته کل این روحانیت در ارتباط با مساله زنان صراحتاً موضع خود را اعلام کرد. منتظری میگوید: "در آن زمان نه نفر از علما اعلامیه ای امضاء کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند". و سپس در اسناد کتاب خود متن تلگراف خمینی به اسدالله علم - نخست وزیر وقت - را بجایمی رساند که در آن خمینی می گوید: "...ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام (است) که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتوا است و برای دیگران حق دخالت نیست..."

امثال منتظری حتی در اوج مخالفت خوانی با رژیم شاه، به قانون اساسی که سلطنت و شیعه اثنی اعشری رکن اصلی آنست متعهد اند؛ و نگرانی شان اینست که اعمال و زیاده رویهای شاه اساس نظام را از بین ببرد و موضعشان اینست که "شاه باید سلطنت کند نه حکومت". منتظری میگوید در دفاعیات خود در دادگاه گفتیم: "روحانیت خدمتگزار کشور و ملت است و شما دارید با این کارهایتان این نیروی خوب را از دست میدهید.... این روحانیت است که مردم را نگه می دارد...". بیجهت نیست که رژیم شاه و سازمان امنیت آن، علیرغم محدودیت هائی که برای دستگاه روحانیت طی دو دهه آخر سلطنت پهلوی بوجود آورده بودند، رفتاری کیفیتاً متفاوت با دو نوع مخالفین خود(یعنی روحانیت و کمونیست ها) داشتند. برای رژیم ارتجاعی شاه، اسلام يك ابزار ایدئولوژیک مهم برای کنترل توده

هاي روستائي و شهري و مقابله با نفوذ ايدئولوژي کمونيستي بحساب مي آمد. در شرايطي که کمونيستها دائما سرکوب مي شدند و حتي بجرم داشتن يك رمان کارگري به حبسهاي طويل المدت محکوم مي شدند، شبکه مساجد و حسينيه ها رو به گسترش داشت، اعلاميه و نوشتجات آخوندهاي مخالف خوان با سعه صدر از جانب ساواک مواجه ميشد و در شکنجه گاهها و ميدانهاي تير تقريبا آخوندي مشاهده نمي شد.

خاطرات منتظري افشاگر اين واقعيست است که چگونه در شرايط بحران انقلابي ۵۷ - ۵۶ قشر روحانيت توانست بر يك انقلاب توده اي سوار شود، و براي ممانعت از تعميق انقلاب و پاگيري نيروهاي کمونيست و انقلابي، سريرا از در سازش با امپرياليسم آمريکا در بيابيد؛ نشان ميدهد که چگونه ماشين کهنه دولتي شاه را تحويل گرفتند، بجاي ايدئولوژي سلطنتي رخت اسلامي بر آن پوشاندند و تمامي تلاش خود را براي به شکست کشاندن انقلاب بکار بردند.

منتظري در خاطرات خود از ملاقاتش با تيمسار مقدم رئيس کل ساواک شاه، چند ماه قبل از قيام ۵۷ (در خانه مطهري) صحبت ميکند و اينکه پيام رئيس کل ساواک (يا در واقع پيام غيرمستقيم دولت آمريکا) را براي خميني تحويل گرفته، به پاريس مي برد. اين پيام (که به نوشته منتظري خيلي با احترام و مودبانانه و دوستانه از جانب تيمسار مقدم ارائه شد) از اينقرار بود:

- يکم، به کارگران اعتصابي شرکت نفت بگوئيد براي مصرف داخلي نفت توليد کنند، چون مردم نبايد از همين اول به شما و روحانيت و انقلاب بدبين شوند.

- دوم، ما در اينمدت تجربه خيلي داشته ايم. مواظب کمونيستها باشيد. شما بخاطر دين و مذهب داريد فعاليت ميکنيد. قيام شما يك قيام مقدس است و ما به آن احترام ميگذاريم. ولي کمونيستها از پشت خنجر ميزنند.

- سوم، با پولهايي که از وجوهات بدست مي آوريد، موسسات مذهبي، ديني و اقتصادي درست کنيد، حوزه ها را هم با درآمد آن بجرخايند.

منتظري از تيمسار مقدم سپاسگزار است و ميگويد: "از صحبت هایش هم پيدا بود که مقداري درس طلبگي خوانده، يك عرق مذهبي هم داشت. با کمونيستها خيلي بد بود و براي روحانيت احترام قائل بود." اين بخش از خاطرات منتظري، "وحدت پنهاني" ميان روحانيت و ساواک شاه را در مبارزه مشترکشان براي حفظ نظام ارتجاعي و عليه کمونيسم و کمونيستها بخوبي نشان ميدهد. (۴)

خميني پيام رئيس کل ساواک را مي گيرد و به بازرگان و رفسنجاني پيغام مي دهد که به وضع شرکت نفت رسيدگي شود؛ و پس از آن که خود به قدرت رسيده وحشيانه اعتصابات کارگري را سرکوب کرده و فعالين کارگر را اسير يا اعدام کردند. دارودسته خميني بلافاصله بگير و ببند و کشتار کمونيستها را آغاز کردند؛ چرا که با وجود هزاران هزار کمونيست انقلابي در صحنه مبارزه که بيدريغ خود را وقف رهائي مردم کرده و در کارخانه و مزرعه، در دانشگاه و اداره، و در نبرد مسلحانه توده ها را آگاه و متشکل مي کردند، تحکيم و تثبيت حاکميت انگلي اينان غيرممکن بود. اينان با حرص و طمعي تمام ناشدني به ايجاد و گسترش انواع نهادهاي مالي و اقتصادي دست زدند و با اتکاء به مناسبات عقب مانده نيمه فئودالي، استخوان هاي مردم زحمتکش را در شهر و روستا خرد کردند.

خاطرات منتظري تائيدي است بر اينکه نظام اسلامي و سلطنتي از يك ماهيت برخوردارند. يك نظام ارتجاعي که فقط با استثمار و ستم شديد توده ها، با وابستگي به امپرياليستها، با ترويج ايدئولوژي ارتجاعي، با زندان و شکنجه و اعدام کمونيستها و انقلابيون، با سانسور و خفقان و غيره مي تواند سرپا بيايستد. منتظري خود جزو قاتلين يك انقلاب عظيم توده اي است.

### خدمات منتظري به جمهوري اسلامي

منتظري واضع تئوري ولايت فقيه است: او ميگويد: " (من) مساله ولايت فقيه و ادله آن و ضرورت آوردن آن را در قانون اساسي متذکر شدم، و اين امر صد در صد محصول مطالعات و نظر خود من بود."

ولایت فقیه یعنی توده مردم نادان و جاهل هستند، محکومند که برای ابد در نادانی باقی بمانند، و همواره فرد یا افرادی از روحانیت باید بالای سر توده ها قرار داشته باشند که بر جان و مال آنان نظارت کرده، آنها را در جهل نگاهداشته تا بتوانند با تائید "الله" و قرآن بهتر شیره جان آنان را بکشند. ولایت فقیه بیان ایدئولوژی برده داری و جاودانه کردن آنست.

از دیگر خدمات مهم منتظری مشخص کردن و قطعیت بخشیدن به اینست که مفسد فی الارض کیست و با او چگونه باید رفتار کرد. او در باب اختلاف نظرهای فقهی خود با خمینی می گوید: "بنظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان (یعنی خمینی) اینرا کافی نمی دانستند بهمین جهت گفته بودند این مساله را طبق فتوای فلانی عمل کنید. من عقیده ام اینست که محارب هم از مصادیق مفسد است". در اسنادی که منتظری منتشر کرده به سندی برخورد می کنیم: موسوی اردبیلی در نامه ای به خمینی می نویسد: "اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر آیت الله منتظری جایز است... و اگر اجازه می فرمائید در مراجع قضائی طبق نظر ایشان عمل شود". و خمینی پاسخ میدهد: "مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمائید". منتظری فتوا می دهد، خمینی موافق است و طبق آن کمونیستها و انقلابیون و توده های مبارز، بعنوان مفسد و محارب، اعدام می شوند.

از دیگر خدمات درخشان منتظری، موضوع تعزیرات (یعنی شکنجه) است. او میگوید که بلحاظ فقهی این مساله به او ارجاع شد و قضات اسلامی برای تنظیم قوانین مربوطه به او مراجعه کردند و نوشته و امضای او را گرفتند. اما این حيله گر شیاد، نمی گوید که طبق آن امضاء چطور بهترین فرزندان مردم را در زندان ها قطعه قطعه کردند.

منتظری مفتخر است که در سالهای آغازین انقلاب، او مبتکر تاسیس اهرمهای وزارت اطلاعات در خارج کشور بوده است؛ جریانی که بعدها عامل و مجری خیر چینی و به قتل رسانیدن مخالفین جمهوری اسلامی در خارجه بود. او مبتکر براه اندازی نماز جمعه ها و انتخاب ائمه جمعه (حتی در افغانستان) بوده است. جریانی بغایت ارتجاعی که وظیفه اش شستشوی مغزی مردم و حقه کردن ایده ها و ارزشهای پس مانده اسلامی و بسیج و تحریک قشرهای عقب مانده مردم برای سرکوب هر اندیشه و نیروی ترقیخواه است. از دیگر خدمات منتظری نظم بخشیدن به سیستم قضائی اسلامی و انتخاب قضات مومن و متعهد (نه فقط برای ایران که برای خارج کشور، مثلاً برای شیعیان افغانستان) است. سیستم و قضات جنایتکاری که تا همین امروز رسالتشان خفه کردن و حکم زندان و تعزیر و اعدام صادر کردن برای هر کسی است که علیه نظام اسلامی مخالفتی ابراز کند. منتظری افتخار میکند او برای نخستین بار در مجلس اسلامی تصریح کرد که ملل غیر فارس و غیر شیعه، باید بجای خود بنشینند و دلیلی ندارد که هر ملتی بدنیاال انتخاب نمایندگانی از بین مردم خود (آذری و کرد و غیره) باشد. و این نه يك اعلام موضع صرف از جانب منتظری، بلکه پشتوانه سیاست سرکوب ملل ستمدیده بویژه در کردستان بود. در مقطع ۱۳۵۸، هزاران پاسدار خشک مغز در استان اصفهان؛ که پشت سر منتظری سینه می زدند، با اینگونه فراخوانهای ارتجاعی به کردستان رفتند تا توده هایی که علیه ستم ملی و مذهبی بپاخاسته بودند و کمونیستهای بی خدا را به خاک و خون بکشند. منتظری افتخار میکند او مبتکر ایجاد مرکز تربیت آخوند و طلبه شیعه در اینسو و آنسو جهان بود تا مردم را بجان هم بیاندازند و مانع وحدت مردم علیه ستمگران حاکم شوند؛ او بود که به جنگ میان شیعه و سنی در افغانستان دمید و دستجاتی بوجود آورد تا جنگ و خونریزی در میان مردم ستمدیده افغانستان را تشدید کنند و مانع این شوند تا توده ها، از هر ملیت و مذهبی، در برابر همه مرتجعین هشیار و متحد شوند تا جملگی را به گورستان تاریخ بفرستند؛ منتظری مفتخر است که او نمایندگان ولی فقیه را در دانشگاه ها تعیین کرد و هیئتی شامل کثیف ترین عناصر را برای اینکار برگزید (افرادی مانند جنتی و محمدی گیلانی) تا رهبری ولی فقیه را بر امر سرکوب و کنترل اساتید و دانشجویان تامین کنند، سلطه ایدئولوژی اسلامی بر دانشگاهها را تضمین کنند. منتظری به بقیه فخر می فروشد که هیچکس به اندازه او به خمینی نزدیک نبوده و به اندازه او به اهداف خمینی (یعنی بخون کشاندن يك انقلاب توده ای و استقرار حکومت ارتجاع و جهل و خرافه) خدمت نکرده است. (۵)

در خاطرات منتظري يك دوره تاريخي مهم يعني سالهاي ۶۰ تا ۶۴ غايب است؛ سالهائي كه رژيم با جنايات عظيمش در حال محكم كردن خود بود، منتظري در راس قدرت قرار داشت، وارث سلطنت خميني بود. منتظري آگاهانه اين سالها را مسكوت گذاشته تا معلوم نشود كه او در جنايات اين رژيم نقش مستقيم داشته است.

منتظري چهره يك منتقد بي مایه را بخود ميگيرد. موعظه هاي ليبرالي ميکند و از زياد رويهاي برخي سران رژيم اظهار نارضايتي ميکند. اما اين موعظه ها از فراز منبري بگوش ميرسد كه بروي استخوان هاي مردم بنا شده است. انتشار اين خاطرات، منتظري را تيرئه نمي کند. او نيز بر آنچه بعد از استقرار رژيم اسلامي بر مردم رفت شريك است و هنوز نيز بر بسياري از احكام و اعمال جنايتکارانه رژيم مذهبي صحه مي گذارد.

### چرا منتظري مغضوب شد؟

منتظري در دوره اي مغضوب شد كه مجموعه اي از تضادها بر پيكر جمهوري اسلامي فشار مي آورد و مي رفت تا شكاف هاي جدي در ساختار قدرت ايجاد كند. در آن مقطع، بن بست جنگ ايران و عراق آشكار شده بود. پوچي ادعاها و اميدهاي دارودسته خميني براي پيروزي در اين جنگ ارتجاعي به اثبات رسیده بود. شك و تردید نسبت به وعده هاي خميني، رفته رفته در ذهن پايه هاي رژيم جا باز مي کرد. از طرف ديگر، سرکوب و کشتار لجام گسيخته جمهوري اسلامي در سالهاي ۶۴ - ۱۳۶۰، فساد و غارتگري و قبحانه ملايان، نفرتي عظيم نسبت به حكومت را در جامعه انباشته ميکرد. منتظري اين دوراندوشي را داشت كه زودتر از بقيه سران حكومت، رشد نارضايتي عمومي را تشخيص دهد و احساس خطر كند. نامه هاي هشدارآمیز وي به خميني از يكسو تلاشي بود براي بازگرداندن آب رفته به جوي و ترميم اعتماد ضربه خورده توده ها با هدف نجات نظام اسلامي؛ و از سوي ديگر گامي بود براي اعاده حيثيت از شخص خود و به اصطلاح جدا كردن حساب دارودسته منتظري از ديگر باندهاي رقيبش در حكومت. اينگونه اقدامات تضادهاي ميان منتظري و رقيبانش را حادتر كرد. بعلاوه يك اختلاف سياسي معين هم بين دارودسته خميني و دارودسته منتظري وجود داشت. سؤال اين بود كه در جهان دو قطبي آن روز، رژيم فنودال - كمپرادوري اسلامي بايد اساسا به بلوك غرب (آمریکا و اروپا) خدمت كند، يا بايد روي به جانب بلوك شرق (شوروي و متحدهايش در منطقه) بچرخاند. اين اختلافي بود كه در آندوره به اشكال مختلف در بسياري از رژيم هاي ارتجاعي "جهان سوم" بروز کرده بود. خميني و متحدهايش اين نکته را از همان روز بقدرت رسيدن فهمیده بودند كه بر يك دستگاه ساخته و پرداخته آمريكا تكيه زده اند كه از بازار فروش نفت گرفته تا تسليحات ارتش آن وابسته به غرب است. آنان عليرغم سر دادن شعارهاي عوامفريبانه ضدآمريكائي نياز به رابطه با آمريكا را بخوبي احساس مي كردند و تماس هاي متعدد پشت پرده جمهوري اسلامي با مقامات آمريكائي (منجمله ماجراي سفر مك فارلن) اين واقعيت را نشان مي داد. از نظر بلوك غرب، ايران اسلامي مي توانست نقش مهمي در كشيدين مانع دور شوروي بمتابيه رقيب عمده آمريكا و سد كردن راه نفوذ سياسي و نظامي اش در منطقه بازي كند. اما درون هيئت حاكمه اسلامي، بخش ها و عناصري نظير منتظري هم بودند كه گرايش به الكوي ديگري از وابستگي داشتند. اينان رژيم حافظ اسد و قذافي را كه تحت حمايه شوروي بود، در مقابل غرب ژست به اصطلاح مستقل و مبارزه جو مي گرفتند را بيشتر مي پسنديدند. يعني دعواي خميني - منتظري بر سر اين هم بود كه نوكران اسلامي امپرياليسم بايد "هم شرقي، هم غربي اما، بيشتر غربي" باشند يا "هم شرقي، هم غربي، اما بيشتر شرقي"! سرانجام وقتي نزديكان منتظري خبر مذاكرات پشت پرده ايران و آمريكا را به كمك نشریه الشراع (وابسته به رژيم سوریه) برملا كردند، كار به مغضوب شدن منتظري و خلع وي از ولايتعهدي خميني كشيده شد.

خاطرات منتظري؛ بحران ايدئولوژيك

منتظري نگران بدبين شدن مردم نسبت به رژيم اسلامي است. در شرايطي كه مردم نسبت به اسلام نه فقط بدبين بلكه از آن بيزار شده اند. سالها حاكميت اسلامي با قوانين و بنيادهاي نابود كننده و فاسدش حال مردم را بهم زده است. اخلاقيات بنده وار، ضد آزادي، ضد زن، ضد شادي و جواني و غيره، مردم را به طغيان واداشته است. فرهنگ خرافه و جهل و استخاره، جامعه را به قهقرا برده است. هيچ چيز مترقي و تكامل يابنده و زنده در دين اسلام (مثل هر دين ديگري) وجود ندارد و اينرا عمل ۲۲ سال حاكميت رژيم اسلامي براي مردم عريان کرده است. بقول صادق هدايت آنجائي كه دين اسلام و مذهب شيعه با آخوند و فرهنگ نجس و پاكي و سيد و ساداتش، حاكم باشد آنجا "ته خلای جهان است".

مردم عليه اين گنديگي سر به طغيان گذاشته اند؛ و نگراني منتظري همين است. او بحدي نگران اين مساله است كه ميگويد: ".....انقلاب نمي كرديم بهتر بود. براي اينكه اقلا قداست اسلام محفوظ بود." نظريه پردازان رژيم اسلامي در مواجهه با بحران ايدئولوژيكي كه جامعه را فرا گرفته، تدابير مختلفي انديشیده اند. امثال عبدالكريم سروش با تزهاي "توانديشي" ديني وارد ميدان شدند تا تضادهاي ميان پان اسلاميسم و مدرنيسم امپرياليستي را پاسخ گویند. تلاشهاي امثال سروش براي حراست از اصل نظام و دين است تا بتواند لايه نازكي از قشر تحصيل کرده مذهبي را ارضاء كند. اينان مي خواهند همان كثافت را با مقداري رنگ و لعاب به جامعه حقه كنند. اما با "پوپر" و فلسفه بافياهي ارتجاعي و سفسطه گرايانه نميتوان بحران ايدئولوژيكي جامعه را پاسخ گفت. مضافا همين مساله كه امثال سروش زيادي "خودي" هستند و مغضوب هم واقع نشدند، به بي اعتمادي مردم نسبت به آنها و موعظتشان دامن ميزد.

حالا منتظري كه هم مغضوب شده و هم ظاهر "غيرخودي" تري دارد، به نجات دين و نظام آمده. يك هدف موعظه هاي منتظري بخش هائي از جامعه است كه زماني پايه هاي اين رژيم بودند و از زمان به پايان رسيدن جنگ ارتجاعي ايران و عراق وديدن نتايج آن منفعل و بحراني شدند. آن "اصوليت" و "اخلاقيات" و معنوياتي كه بعنوان خصوصيات و اصول دين اسلام به آنان حقه شده بود، براي بسياري از آنها زير سؤال رفت. آنها مسلمانان دو آتسه اي راديدند كه به قيمت جنگ ارتجاعي و بروي مين فرستادن نوجوانان مردم، روز بروز فربه تر شدند. زير سؤال رفتن آن بنيادها و احكام، پايه هاي فرسوده دين و مذهب را سست تر كرد. يك وظيفه منتظري توجيه پايه هاي سابق رژيم اسلامي، روحيه دادن به آنان و به تحرك واداشتن آنانست. هرچند براي دو دوزه بازي مشكل دارد. از يكطرف بايد در ارتباط با جناياتي كه حكومت اسلامي مرتكب شده، قيافه منتقد بخود بگيرد و از طرف ديگر نگران دين گريزي و نفرت مردم از حكومت مذهبي است. بخاطر همين تلاش ميكند تا چهره كسي را بخود بگيرد كه فقط از زياده روي و زياده خواهي برخي سران رژيم ناراضي بوده است. او محتاط است كه "انتقادهائيش" خدشه اي به بنيادهاي نظام ديني و قوانين شريعت وارد نكند و حریم روحانيت و مرجعيت خدشه دار نشود. در جابجاي خاطر ازش وفادارانه روحانيت و مرجعيت شيعه را تبليغ ميكند، كثيف ترين عناصر اين روحانيت از مرجع تقليد "عالي رتبه" اش بروجدي گرفته تا آخوند ساواكي اي مانند فلسفي را در پس حمايت خود قرار مي دهد. "سپاس گوئي" و همدستي امثال لاجوردي شكنجه گر و عسگراولادي زالو صفت با رژيم شاه را توجيه مي كند. براي خامنه اي نامه دلسوزانه مي نويسد و رياست جمهوري خاتمي را تبريك ميگويد. اما بيشتر از همه مراقب است كه غباري بروي عباي خميني ننشیند. مرتبا اعمال "امام راحل" را پرده پوشي مي كند و تصويري بغير از آنچه مردم از اين مرتجع دغلكار دارند، ارائه مي دهد. او هنوز خواب "امام" را مي بيند كه با هم در باغ و بوستان بخوشي مشغول گپ زدن هستند. او در واقع خواب دوراني را مي بيند كه قدرتي داشتند، و هنوز مي توانستند بر توهمات مذهبي مردم سوار بشوند و با كشتار و سرکوب جامعه را در چنگ خود نگاهدارند. اما منتظري واقعا خواب مي بيند!

جامعه بحراني است و مساله بود و نبود رژيم اسلامي مطرح است. ترفندهاي هيئت حاكمه ارتجاعي براي سر پا ماندن شكست خورده است. نه راه حلي براي بحران اقتصادي دارند، نه قادرند بر شكافهاي تعميق يابنده ميان خود فائق بيابند. شكاف ميان توده هاي مردم با كليت حاكميت ارتجاعي

عمیقتر از همیشه است. مردم با رنج و خون طعم حاکمیت مذهبی و عملکرد روحانیت را چشیده اند. هیچگاه در تاریخ این کشور، دین و مذهب و روحانیت تا این درجه مورد تنفر مردم نبوده اند. نگرانی منتظری از اینست. اما بی‌مایه‌تر از اینست که بتواند نقشی مستقل در تحولات جامعه ایفا کند، هرچند که جناحهایی از حکومت در دعوی قدرت، و برخی نیروهای همدست رژیم که خارج از قدرتند (مانند توده - اکثریتی‌ها یا ملی - مذهبی‌های سازشکار)، تلاش میکنند با کارت او بازی کنند بلکه این میانه چیزی به آنها بماند.

منتظری یک پان‌اسلامیست دوآتشه است که تاریخ حکم بطلان برویش کشیده است. اما کنار نمی‌رود و کنار نرفتنش پایه مادی دارد. او بروی مناسبات اقتصادی و اجتماعی که بر این جامعه حاکم است حساب باز کرده؛ جامعه‌ای عمیقاً گرفتار در یک مناسبات عقب افتاده؛ جامعه‌ای که هنوز مناسبات نیمه فئودالی زیر و روی آنرا تحت تاثیر قرار می‌دهد و بورژوازی اش به درجه‌ای اسیر این مناسبات است که امثال منتظری با فئودالی‌ترین و عقب مانده‌ترین ایده‌هایش هنوز زمینه اینرا می‌بینند که "قهرمان" آن باشند.

برای تسویه حساب قطعی با جمهوری اسلامی، برای تسویه حساب با مناسبات اقتصادی و اجتماعی و ایده‌ها و ارزشهای قرون وسطایی که امثال منتظری مبلغ آنند، جامعه ما نیازمند یک انقلاب دمکراتیک نوین به رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست آنست. انقلابی که مناسبات نیمه فئودالی را ریشه کن میکند و استقلال و رهائی ملی از چنگال امپریالیسم را به ارمغان می‌آورد. تنها چنین انقلابی است که می‌تواند دست موسسات مذهبی را از عرصه اقتصاد و سیاست کوتاه کند و دیگر اجازه ندهد تا بروی استخوان‌های مردم، مفت خورها و جانی‌ها خوان یغمای خود را پهن کنند؛ تنها چنین انقلابی می‌تواند پایه‌های نفوذ و موجودیت نهاد روحانیت را زیر ضرب برد و شالوده حاکمیت مذهبی را نابود کند.

## توضیحات

۱) حکم از این قرار است: "....سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است."

۲) "تمام طبقات و اصناف نجف آباد را دعوت کردم و همه علیه بهائیت اعلامیه دادند. مثلا نانوایان نوشتند ما به بهائیان نان نمی‌فروشیم. راننده‌ها امضاء کردند که ما دیگر سوارشان نمی‌کنیم. از همه علمای نجف آباد و افرادی که با صنف‌های مختلف مربوطند کمک گرفتیم. خلاصه کاری کردیم که از نجف آباد تا اصفهان که کرایه ماشین یک تومان بود یک بهائی التماس میکرد پنجاه تومان بدهند و او را نمی‌بردند."

۳) "ما در این زندان خیلی رنج می‌بردیم. یک حمام کوچک داشتیم که کمونیستها هم از آن استفاده می‌کردند.... آنها مسائل اسلامی و احکام طهارت و نجاست را رعایت نمی‌کردند، خلاصه ما از این برنامه خیلی اوقاتمان تلخ می‌شد... ما می‌گفتیم حاضر نیستیم با آنها (یعنی کمونیستها) هم کاسه و هم غذا شویم."

۴) منتظری داستانی را نقل میکند که شنیدن آن بی‌فایده نیست. او می‌گوید: "...آقای قاضی خرم آبادی.... میگفت: قبل از انقلاب که من در خرم آباد بودم یکی از علمای لرستان که نفوذ محلی هم داشت مقداری در رابطه با ترویج از امام و مسائل انقلاب فعالیت میکرد و با ما همراه بود. ساواک لرستان از طریق شنود تلفنهای او کشف کرده بود که گویا با زنی مربوط است. او را صیغه کرده یا بنا بوده صیغه کند. خلاصه ساواک خرم آباد برای مقدم که رئیس ساواک بود گزارش کرده بود که این سوژه خوبی است و ما می‌توانیم با افشای این قضیه آبروی فلانی را ببریم. مقدم گفته بود نه این کار را نکنید. برای اینکه اصل روحانیت که محفوظ باشد ما مردم را حفظ کرده ایم. اگر در امور دینی بدبینی در جامعه درست شود این به ضرر است و باعث می‌شود که مارکسیستها و کمونیستها در منطقه تقویت شوند." منتظری ادامه داده می‌گوید: "بالاخره بعضی از آنها (یعنی امثال رئیس کل ساواک شاه) افراد فهمیده‌ای بودند و روی این مسائل حساب میکردند."

۵) " همه کسانی که در جریان انقلاب بوده اند می دانند در بین علمای زنده و علمای معاصرین که شهید شدند احدی را نمی توانند پیدا کنند که مانند من به مرحوم امام نزدیک بوده باشد و به اهداف ایشان خدمت کرده باشد."

[www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)